

کاربست روش پرسش و پاسخ در تبیین عقاید

(در قرآن و حدیث)

دکتر رضا برنجکار^۱
علی عباس آبادی^۲

چکیده

تبیین اعتقادات در متون اسلامی، از اصول ویژه‌ای پیروی می‌کند و بر روش‌های متعددی استوار است. یکی از روش‌های نسبتاً پربسامد در لسان قرآن و روایات، روش به‌کارگیری پرسش و پاسخ است. این روش، به دلیل اینکه ذهن مخاطب را به تحرک وامی‌دارد و او را درگیر با مسئله می‌کند، دارای اثربخشی فوق‌العاده‌ای نیز می‌باشد. بهره‌گیری از پرسش و پاسخ خود دارای شیوه‌های متعددی است، از جمله: پاسخ دادن به پرسش‌های صریح مخاطب، پاسخ دادن به پرسش‌های مقدر مخاطب، ایجاد پرسش در مخاطب، طرح پرسش‌های انکاری و تغییر و جهت‌دهی پرسش مخاطب.

واژگان کلیدی: روش‌شناسی، روش تبیین، عقاید، پرسش و پاسخ.

مقدمه

پرسش، یکی از ارزشمندترین کلیدهای ورود به خزانه دانش است. بلکه می‌توان گفت که اساساً دانش با سؤال آغاز می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

۱. استاد دانشگاه تهران.

۲. کارشناس ارشد علوم حدیث (گرایش کلام و عقاید) از دانشگاه قرآن و حدیث.

إن هذا العلم عليه قفل و مفتاحه المسألة (الكافی، ج ۱، ص ۴۰).

بر این دانش قفلی است که کلید آن پرسش است.

و نپرسیدن، سبب هلاکت مردم معرفی شده است:

إنما يهلك الناس لأنهم لا يسألون (همان).

مردم تنها به این دلیل هلاک می‌شوند که سؤال نمی‌کنند.

در ضمن سؤال و جواب است که عقول انسان‌ها به حرکت واداشته می‌شود و دانش‌های نوبه‌نو به وجود می‌آیند. لذا معروف است که سقراط حکیم به‌وسیله مکالمه و سؤال و جواب با مخاطب خود حقیقت را برای او مکشوف می‌کرد و شغل خود را مانند مادرش مامایی می‌نامید؛ با این تفاوت که مادرش انسان به دنیا می‌آورد و او عقول را برای زبیدن معرفت آماده می‌کرد (سیر حکمت در اروپا، ص ۲۶). ای بسا از همین روست که بسیاری از آیات قرآن کریم در قالب پرسش و پاسخ آمده‌اند.

بنابراین، یکی از شیوه‌های جذاب و مؤثر برای تبیین آموزه‌ها، روش پرسش و پاسخ است. البته خود این روش شیوه‌های متفاوتی دارد:

۱. گاهی تبیین در پاسخ به سؤال مستقیم مخاطب پدید می‌آید؛
۲. گاهی با پاسخ به سؤالات مقدر در ذهن مخاطب است که یک آموزه تبیین می‌شود؛
۳. گاهی تبیین‌گر خود دست به ایجاد سؤال در ذهن مخاطب می‌زند تا با پاسخ به آن مطلبی را تبیین کند؛
۴. گاهی تبیین‌گر یک سؤال بدیهی‌الجواب را مطرح می‌کند (استفهام انکاری و تقریری) تا مطلبی را با استحکام و شدت جا بیندازد؛
۵. گاهی نیز تبیین‌گر با تغییر جهت سؤال مخاطب (اسلوب حکیم) آموزه‌ای را تبیین و روشن می‌کند.

در ادامه به ترتیب به این شیوه‌های مختلف می‌پردازیم:

۱. پاسخ دادن به پرسش‌های مطرح‌شده از سوی مخاطب

اصولاً در بسیاری از موارد، تبیین عقیده با پاسخ به سؤال مخاطب همراه است؛ یعنی مخاطب با پرسشی که در ذهن دارد به سراغ تبیین‌گر می‌رود و از او درخواست پاسخ می‌نماید.

پرسش‌های اعتقادی در همیشه تاریخ و به ویژه در زمان نزول قرآن و عصر اهل بیت علیهم‌السلام از مسائل پیش روی مبلغان دینی و از پرسش‌های اصلی هر روزگاری بوده است (روش‌شناسی پاسخگویی به پرسش‌های اعتقادی، ص ۱۷).

اهل بیت علیهم‌السلام تأکید فوق‌العاده‌ای بر اهمیت پاسخگویی به پرسش‌های اعتقادی مردم داشته‌اند. برای نمونه:

عن رسول الله ﷺ أنه قال: أشد من يُتم اليتيم الذي انقطع عن أمه و أبيه، يُتم یتیم انقطع عن إمامه و لا يقدر على الوصول إليه و لا يدري كيف حكمه فيما یتلی به من شرائع دینه. ألا فمن كان من شیعتنا عالما بعلمونا - و هذا الجاهل بشریعتنا المنقطع عن مشاهدتنا یتیم فی حجره - ألا فمن هداه و أرشده و علمه شریعتنا كان معنا فی الرفیق الأعلى (الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۶).

رسول خدا ﷺ فرمود: «شدیدتر از یتیمی کسی که پدر و مادر از دست داده، یتیمی کسی است که از امام خود جدا افتاده است و نمی‌تواند به او دست پیدا کند و احکام شرعی دین خود را در مسائلی که به آن‌ها دچار می‌شود، نمی‌داند. پس بدانید هر کس از شیعیان ما که عالم به علوم ما باشد، در حالی که این جاهل به شریعت ما که نمی‌تواند به خدمت ما برسد [همچون] یتیمی در دامان اوست، پس هر کس او را هدایت و ارشاد نماید و شریعت ما را به او بیاموزاند، در عرش الهی با ما هم‌نشین خواهد بود.»

در این روایت، پیامبر اکرم ﷺ پاسخگویی به سؤال‌ها و شبهه‌های شیعیان را به‌سان سرپرستی یتیمان می‌شمرند و به چنین هدایت‌گرانی، هم‌نشینی با اهل بیت علیهم‌السلام را در والاترین جایگاه وعده می‌دهند. اصطلاح «ایتام آل محمد ﷺ» از عبارات پرسامدی است که در همین معنا به کار رفته است (همان، صص ۱۶-۱۸).

پس از بیان این مقدمه در اهمیت پاسخگویی به پرسش‌های اعتقادی مردم، به سراغ شیوه پاسخگویی می‌رویم. در این روش، تبیین‌گر از پرسش پیش‌آمده برای مخاطب، نهایت بهره‌را می‌برد تا صورت صحیح یک آموزه اعتقادی را به او بیاموزاند. در قرآن کریم، آیاتی که با تعبیرهای «یستل»، «یستلون»، «یستلک» و «یستلونک» آمده‌اند، پرسش‌های مردم را از پیامبر ﷺ مطرح کرده و به پاسخ آن پرداخته‌اند (روش بیان قرآن، ص ۱۴۷). به عنوان نمونه، قرآن کریم در پاسخ به سؤال مطرح‌شده در مورد قیامت و زمان برپایی آن، ابهام در زمان آن و ارجاع علم قیامت به



خدای متعال را تبیین می کند و در ادامه نیز از نزدیک بودن و ناگهانی بودن آن خبر می دهد:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (اعراف/۱۸۷).

از تو درباره قیامت می پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو: علم آن، تنها نزد پروردگار من است. جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند. [این حادثه] بر آسمان ها و زمین گران است. جز ناگهان به شما نمی رسد. [باز] از تو می پرسند گویا تو از [زمان وقوع] آن آگاهی. بگو: علم آن تنها نزد خداست، ولی بیش تر مردم نمی دانند.

در اینجا ابتدا سؤال از زمان وقوع قیامت مطرح شده است؛ آنگاه برای پاسخ به آن آموزه بلند، علم انحصاری خداوند تبیین گردیده و گفته شده است که وقوع قیامت را تنها خدا می داند و بس. واضح است که اگر سؤال از قیامت وجود نمی داشت، بیان بی مقدمه علم انحصاری خداوند به قیامت، بدین آسانی صورت نمی پذیرفت.

روایات متعددی نیز در دست است که نشان می دهد آغاز بیان یک آموزه دقیق و والای معرفتی در پی یک پرسش اعتقادی بوده است. مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام ظریف ترین نکات توحیدی را در پاسخ به یک سؤال - که اتفاقاً برای تعنت و به در دسر انداختن حضرت پرسیده شده بود - بیان می کنند:

عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «قال رأس الجالوت لليهود: إن المسلمين يزعمون أن علياً عليه السلام من أجدل الناس وأعلمهم، اذهبوا بنا إليه لعلني أسأله عن مسألة وأخطئة فيها. فأتاه، فقال: يا أمير المؤمنين! إنني أريد أن أسألك عن مسألة. قال: سل عما شئت. قال: يا أمير المؤمنين! متى كان ربنا؟ قال له: يا يهودي! إنما يقال: «متى كان» لمن لم يكن؛ فكان «متى كان». هو كائن بلا كينونية كائن، كان بلا كيف يكون. بلى يا يهودي! ثم بلى يا يهودي! كيف يكون له قبل؟! هو قبل القبل بلا غاية ولا منتهى غاية ولا غاية إليها، انقطعت الغايات عنده، هو غاية كل غاية. فقال: أشهد أن دينك الحق وأن ما خالفه باطل» (الكافي، ج ۱، ص ۹۰).

امام صادق علیه السلام فرمود: «رأس الجالوت به یهود گفت: مسلمین گمان کنند علی علیه السلام از

همه مردم بحادثتر و داناتر است. مرا نزدش برید، شاید از او چیزی بی‌رسم و خطایش را ثابت کنم. خدمت حضرت آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! می‌خواهم از شما مسئله‌ای بی‌رسم. فرمود: هر چه خواهی بی‌رس. گفت: ای امیر مؤمنان! پروردگار ما از کی بوده؟ فرمود: ای یهودی! از کی بوده را به کسی گویند که زمانی نبوده باشد. آنجا درست است از کی بوده [پرسیده شود]. ولی خدا موجود است بدون بودن پدیدآمده‌ای، بوده است بدون هیچ کیفیتی. آری ای یهودی! باز هم آری ای یهودی! چگونه برای او قبلی باشد؟! در صورتی که او پیش از پیش است، بدون پایان و پایش نهایت ندارد، پایان به او نرسد، پایان‌ها نزد او منقطع شوند، اوست پایان هر پایان. یهودی گفت: گواهی دهم که دین تو حق است و آنچه مخالف آن است، باطل».

در این روایت، دانشمند یهودی برای به‌دردسر انداختن و کوچک کردن امیرالمؤمنین علیه السلام در جلوی چشم مسلمانان و یهودیان، از زمان آغاز وجود خدا می‌پرسد. حضرت نیز از این پرسش نهایت بهره را برده و ازلیت وجود خداوند و بی‌زمان بودنش را طرح می‌فرماید و می‌گویند که زمان آغاز برای موجودی مطرح است که از زمانی به وجود آمده و قبل از آن معدوم بوده باشد؛ اما خداوند همواره بوده است و در زمان نمی‌گنجد؛ بنابراین، پرسیدن از زمان آغاز او، بی‌معنا و ناصواب است و چنین پرسشی در مورد ذات او اساساً غیر قابل طرح است؛ چه رسد به این که بخواهد پاسخی داشته باشد.

۲. پاسخ دادن به پرسش‌های مقدر

گاهی از اوقات، مخاطب پرسش صریحی ندارد و یا آن را به زبان نمی‌آورد؛ اما پرسش مقدری وجود دارد که لازم است به آن پاسخ داده شود. اصطلاح «دفع دخل مقدر» که در کتب قدما رایج بوده است، اشاره به همین موضوع دارد. این دفع دخل خود بر دو گونه است: یکی پرسشی که بدون ارتباط با بیان قبلی تبیین‌گر پدید آمده است و دوم پرسشی که به دلیل تبیین تبیین‌گر احتمال دارد به وجود بیاید. در ادامه به این دو بخش اشاره می‌کنیم:

۲.۱ پاسخ به پرسشی که بدون ارتباط با تبیین‌گر، در ذهن مخاطب موجود است

گاهی ممکن است پرسشی در ذهن مخاطب جای گرفته باشد که پیدایش آن به تبیین‌گر ارتباطی ندارد؛^۱ اما به گونه‌ای مطلع از آن پرسش شده است و اینک می‌تواند با پاسخ به آن،

۱. به خلاف صورت دوم که دخل مقدر پیش آمده ناشی از بیان قبلی خود تبیین‌گر است.

مطلبی را تبیین نماید. در مورد ائمه اطهار علیهم السلام که مستظهر به علم غیب بوده‌اند، موارد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد ایشان از پرسش مقدّری در ذهن مخاطب مطلع می‌شده‌اند و به آن پاسخ می‌گفته‌اند.

برای نمونه، حسن بن ظریف در نامه‌ای که به امام حسن عسکری علیه السلام می‌نویسد، فراموش می‌کند درباره درمان نوع خاصی از تب پیرسد؛ اما حضرت در پاسخ به نامه او، هم به فراموشی‌اش اشاره می‌کنند و هم پاسخ این سؤال را می‌دهند:

و كنت أردت أن تسأل لحمى الربع، فأنسيت، فاكْتُب في ورقة و علقه على المحموم؛ فإنه يبرأ بإذن الله إن شاء الله: «يا نازُ كوني برداً و سلاماً على إبراهيم» (همان، ص ۵۰۹).

و قصد داشتی که برای [درمان] تب چهارگانه پیرسی، اما از خاطرت رفت. [پس برای درمان] در کاغذی این آیه را بنویس و آن را بر بیمار تبار بیاویز که ان شاء الله به اذن خداوند شفا می‌یابد: «یا نازُ کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم».

نمونه‌های این اخبارهای غیبی در روایات بسیار فراوان است. مثلاً به روایت زیر توجه فرمایید:

سمعت محمد بن حرب الهلالي أمير المدينة يقول: سألت جعفر بن محمد عليه السلام فقلت له: يا ابن رسول الله! في نفسي مسألة أريد أن أسألك عنها. فقال: إن شئت أخبرتك بمسألتك قبل أن تسألني و إن شئت فسل! قال: قلت له: يا ابن رسول الله! و بأي شيء تعرف ما في نفسي قبل سؤالي؟ فقال: بالتوسم و التفرس. أما سمعت قول الله عزوجل: «إن في ذلك لآيات للمتوسمين» و قول رسول الله صلى الله عليه وآله: اتقوا فراسة المؤمن، فإنه ينظر بنور الله؟ قال: فقلت له: يا ابن رسول الله! فأخبرني بمسألتي. قال: أردت أن تسألني عن رسول الله صلى الله عليه وآله لم لم يُطق حمله علي عليه السلام عند حط الأصنام من سطح الكعبة... قال: فقلت له: عن هذا و الله أردت أن أسألك يا ابن رسول الله! فأخبرني. فقال: ... (علل الشرائع، ج ۱، صص ۱۷۳-۱۷۴).

محمد بن حرب هلالی (حاکم مدینه) می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! سؤالی دارم که می‌خواهم آن را از شما پیرسم. فرمود: اگر می‌خواهی، سؤال را قبل از اینکه پیرسی بگویم و اگر [هم] می‌خواهی [خودت] پیرس! گفتم: ای فرزند رسول خدا! چگونه چیزی را که در درونم [پنهان] است، پیش از آن که پیرسم، می‌فهمید؟ فرمود: با هوشیاری و فراست! مگر این سخن خداوند عزوجل را

که: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» (حجر/۷۵) و این سخن رسول خدا ﷺ را که: «از فراست مؤمن بترسید، زیرا او با نور خدا می‌بیند» نشنیده‌ای؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا! سؤالم را به من بگویند. فرمود: می‌خواستی از من درباره رسول خدا ﷺ بپرسی که چرا علی علیه السلام هنگام خرد کردن بت‌ها در بام کعبه، توان حمل او را نداشت... گفتم: به خدا قسم همین را می‌خواستم از شما بپرسم ای فرزند رسول خدا! پس بگویند. فرمود:

در اینجا، امام علیه السلام با علم غیب خویش از پرسش درونی راوی - که سبب بالا نرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله بر دوش امیرالمؤمنین علیه السلام در خرد کردن بت‌های کعبه است - مطلع می‌شوند؛ آنگاه در ابتدا پرسش او را - بدون اینکه خودش مطرح کرده باشد - بیان می‌کنند و سپس پاسخی درخور به آن می‌دهند که در منبع اصلی به تفصیل منعکس شده است. بدین ترتیب، بخش قابل‌توجهی از پرسش‌های مقدّر مخاطبان از سوی امامان علیهم السلام دریافت شده و بدون زمینه قبلی و یا حتی طرح مستقیم پرسش، پاسخ داده می‌شده‌اند.

۲.۲ پاسخ به پرسشی که ممکن است از بیان قبلی تبیین‌گر در ذهن مخاطب جا گرفته باشد

گاهی ممکن است بیانی که تبیین‌گر در یک مسئله به کار برده است، احتمال پیدایش سؤالی در ذهن مخاطب را داشته باشد. در اینجا تبیین‌گر موظف است آن سؤال احتمالی را پاسخ بدهد و فضای تبیین را کاملاً روشن کند. در غیر این صورت، علاوه بر اینکه تبیین اولیه ناقص باقی می‌ماند، شبهه و اشکالی نیز در ذهن مخاطب حک خواهد شد. لذا تبیین‌گر باید از فرصت استفاده نموده و هم تبیین اولیه را تکمیل کند و هم شبهه احتمالی را دفع نماید.

در قرآن کریم، آنجا که خداوند از استغفار برای مشرکان - ولو از خویشاوندان باشند - نهی می‌کند، این سؤال مقدّر در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد که چگونه ابراهیم علیه السلام به تصریح قرآن برای پدر مشرک و بت‌پرست خویش استغفار کرد و گفت:

﴿قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾ (مریم/۴۷).

[ابراهیم] گفت: درود بر تو باد! به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم؛ زیرا او

همواره نسبت به من پرمهر بوده است.

۱. «به یقین، در این [کیفر] برای هوشیاران عبرت‌هاست.»

قرآن کریم بلافاصله توهم ایجاد شده را پاسخ می‌گوید:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ * وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا أَيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾ (توبه/۱۱۳-۱۱۴).

بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند، سزاوار نیست که برای مشرکان - پس از آنکه برای‌شان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ‌اند - طلب آمرزش کنند، هرچند خویشاوند [آنان] باشند؛ و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده‌ای که به او داده بود، نبود؛ و [لی] هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بی‌زاری جست. راستی ابراهیم، دلسوزی بردبار بود.

در این آیات شریف، خداوند ابتدا از استغفار کردن برای مشرکان نهی می‌فرماید. در اینجا، احتمال شکل‌گیری این پرسش در ذهن مخاطب وجود دارد که اگر این عمل ناپسند است، چرا ابراهیم علیه السلام به عمومی کافر خویش وعده استغفار داد؟ آنگاه قرآن کریم بدون فاصله، این پرسش مقدر را پاسخ می‌گوید و سبب استغفار ابراهیم علیه السلام برای عمویش را وعده‌ای می‌داند که پیش از آشکار شدن کفر و شرک او به او داده بود.

در روایات، این روش مخصوصاً در بیانات مربوط به آموزه توحید فراوان است. اهل بیت علیهم السلام از آنجایی که ناگزیر بوده‌اند میان دو مسلک تعطیل و تشبیه در خداشناسی حرکت کنند و آموزه‌هایی تنزیهی بیان نمایند (کلام و عقاید (توحید و عدل)، ص ۷۰)، هر جا که سخن‌شان موهم تشبیه بوده است، بلافاصله این توهم را می‌زدوده‌اند. مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف خدای سبحان می‌فرماید:

مؤمن لا بعبادة، مُدرك لا بمجسّة، قائل لا باللفظ. هو في الأشياء على غير ممازجة، خارج منها على غير مباينة، فوق كل شيء فلا يقال شيء فوقه و أمام كل شيء فلا يقال له أمام. داخل في الأشياء لا كشيء في شيء داخل و خارج منها لا كشيء من شيء خارج (التوحيد، ص ۳۰۶).

مؤمن است نه به عبادت بندگانش [یعنی بندگانش را ایمن می‌کند از این که بر ایشان ستم کند، لیکن نه به سبب عبادت ایشان از برای او، بلکه به محض تفضل و احسان. زیرا که بندگی آن جناب چنان که سزاوار آن است، از کسی صادر نمی‌شود]، درك

می‌کند و در می‌یابد، نه به آلت حس [چون چشم و گوش و غیر آن از حواس ظاهره و وهم و خیال و غیر آن از قوا و مشاعر باطنه]، گویاست نه به واسطه لفظ و آن جناب در چیزهاست نه بر وجه ممازجت و آمیزش و از آن‌ها بیرون است نه به وضع مبانیت و جدایی، در بالای هر چیزی است و نمی‌توان گفت که چیزی در بالای اوست و پیش هر چیزی است و نمی‌توان گفت که او را پیشی هست، داخل است در چیزها نه چون چیزی که در چیزی داخل باشد و خارج است از چیزها نه مانند چیزی که از چیزی خارج باشد.

ملاحظه می‌کنیم که در هر فقره‌ای پس از صفت آوردن برای خدای متعال، توهمی که ممکن است از آن بیان ایجاد شود و سؤالی که در ذهن مخاطب شکل بگیرد، فوراً پاسخ داده می‌شود. مثلاً تا گفته می‌شود خداوند به بندگان امان می‌دهد، ممکن است این پرسش ایجاد شود که آیا عبادت‌های بندگان موجب می‌شود خداوند ایشان را امان دهد و ستمی به آنان روا ندارد؟ آنگاه پاسخ داده می‌شود که خیر؛ سبب امان دادن او عبادت بندگان نیست؛ بلکه تفضل و احسان اوست. چرا که او خودش مهرورزی را بر خود واجب گردانیده است.^۱ یا مثلاً به محض اینکه گفته شود خداوند ادراک دارد، این پرسش پدید می‌آید که آیا خداوند حواس پنج‌گانه دارد که با آن‌ها ادراک کند؟ پاسخ داده می‌شود که خیر؛ ادراک او هرگز از راه حواس نیست. وقتی گفته شود او در همه اشیا موجود است، بلافاصله این پرسش ممکن است به ذهن برسد که آیا او با آن اشیا آمیخته شده و جزئی از آن‌هاست؟ پاسخ داده می‌شود که خیر؛ حضور او در اشیا به نحو آمیختگی و ترکیب نیست؛ و همچنین سایر فقره‌های این روایت ارجمند، بلافاصله پرسش احتمالی را پاسخ می‌دهند و جایی برای ایجاد شبهه باقی نمی‌گذارند.

روایت زیر از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نظیر همین عبارات است که به جهت اختصار، از توضیح فقره‌های آن صرف نظر می‌کنیم و تنها به بیان اصل روایت اکتفا می‌نماییم:

الحمد لله اللابس الكبرياء بلا تجسد و المرتدي بالجلال بلا تمثل و المستوي على العرش بلا زوال و المتعالي شعن الخلق بلا تباعد منهم، القريب منهم بلا ملامسة منه لهم،... المشاهد لجميع الأماكن بلا انتقال إليها،... أتقن ما أراد خلقه من الأشياء كلها بلا مثال سبق إليه و لا لغوب دخل عليه (التوحيد، ص ۳۳).

۱. ﴿كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ (انعام/۱۲).

حمد از برای خداست که بزرگواری و پادشاهی را در پوشیده بی‌آنکه صاحب تن باشد و جلال و بزرگی را ردای خود ساخته، بدون آنکه مانند چیزی از جسمانیات باشد و بر عرش مملکت خویش مستولی است بدون زوالی که به او رو آورد و بر خلاق برتری دارد اما بی‌آنکه ایشان از آن جناب دور باشند یا آن جناب ایشان را سوده و لمس نموده باشد... همه مکان‌ها را مشاهده می‌کند یا در آن‌ها مشاهده می‌نماید و در آن‌ها حضور دارد بی‌آنکه به سوی آن‌ها منتقل شود... محکم ساخته آنچه را که آفریدنش را خواسته از همه چیزها و لیکن نه به واسطه مثالی که پیشی گرفته باشد و ماندگی و ملالی بر او داخل نشده در آفریدن آنچه آفریده در نزد خویش.

۳. ایجاد پرسش در مخاطب

گاهی اوقات مخاطب نه پرسش صریحی دارد و نه پرسش مقدری در او ایجاد خواهد شد. در اینجا خود تبیین‌گر می‌تواند طرح پرسش کند و مخاطب را به فکر بیندازد. آنگاه در مقام پاسخ به پرسش برآید و آموزه اعتقادی مورد نظر را تبیین نماید. با این روش هم مخاطب را به جهل خود آگاه کرده (ایجاد پرسش) و هم جهل او را برطرف کرده است (پاسخ به پرسش) (روش‌شناسی پاسخگویی به پرسش‌های اعتقادی، ص ۲۱۱). خود این روش را به دو صورت در معارف دینی می‌بینیم:

۳.۱ طرح صریح پرسش

موارد متعددی داریم که تبیین‌گر صراحتاً پرسش را طرح می‌کند و پس از ناتوانی مخاطب در پاسخگویی، خود به پاسخ آن می‌پردازد. آیات زیادی داریم که در آن‌ها پرسشی مطرح می‌شود و سپس خود آیه به پاسخ آن می‌پردازد:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ...﴾ (سبأ/۲۴).

بگو: کیست که شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: خدا.

این مطلب در روایات نیز وجود دارد. مثلاً امام صادق علیه السلام با طرح پرسشی درباره لفظ «الله اکبر» آموزه‌ای بلند را تبیین می‌نماید:

عن جمیع بن عمیر، قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: أي شيء الله أكبر؟ فقلت: الله أكبر من كل شيء. فقال: و كان ثم شيء فيكون أكبر منه؟! فقلت: فما هو؟ قال: الله أكبر من أن يوصف (الكافي، ج ۱، ص ۱۱۷).

جمع گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید: معنی «الله اکبر» چیست؟ عرض کردم: خدا بزرگتر از همه چیز است. فرمود: مگر آنجا چیزی بود که خدا بزرگتر از آن باشد؟! عرض کردم: پس چیست؟ فرمود: «خدا بزرگتر از آن است که وصف شود».

در اینجا امام علیه السلام خودشان صریحاً معنای عبارت «الله اکبر» را می‌پرسند. وقتی راوی پاسخی ناصواب می‌دهد، امام علیه السلام او را به چالش می‌کشند تا اقرار به ندانستن خویش کند و پاسخ درست را از خود حضرت طلب نماید. آنگاه حضرت معنایی بسیار والاتر از فهم ابتدایی راوی برای این عبارت بیان می‌فرمایند و آن بزرگتر بودن خداوند از وصف است، نه از همه اشیا. در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان ابتدا سه بار اقرار به ندانستن می‌گیرند و سپس آموزه را تبیین می‌نمایند:

عن معاذ بن جبل، قال: كنت رديف النبي صلی الله علیه و آله و سلم، فقال: يا معاذ! هل تدري ما حق الله - عزوجل - على العباد؟ يقولها ثلاثا. قال: قلت: الله ورسوله أعلم. فقال رسول الله: حق الله - عزوجل - على العباد أن لا يشركوا به شيئا. ثم قال صلی الله علیه و آله و سلم: هل تدري ما حق العباد على الله - عزوجل - إذا فعلوا ذلك؟ قال: قلت: الله ورسوله أعلم. قال: أن لا يعذبهم. أو قال: أن لا يدخلهم النار (التوحيد، ص ۲۸).

معاذ بن جبل گفت: با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه یا ردیف آن حضرت بودم، پس فرمود: ای معاذ! آیا می‌دانی که حق خدای عزوجل بر بندگان چیست؟ و این سخن را سه مرتبه فرمود. عرض کردم: خدا و رسولش دانانترند و ایشان بهتر می‌دانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حق خدای عزوجل بر بندگان آن است که چیزی را با او شریک نسازند. بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا می‌دانی حق بندگان بر خدای عزوجل چیست چون این را به جا آورند؟ معاذ گفت: گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: آن است که ایشان را عذاب نکند. یا فرمود: آن است که ایشان را داخل آتش دوزخ نگرداند.

در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک سؤال را سه بار از راوی می‌پرسند. وقتی او در جواب در می‌ماند، حضرت خودشان پاسخ آن پرسش را مطرح می‌نمایند. آنگاه پرسش دیگری مطرح می‌کنند و وقتی راوی پاسخ آن را هم نمی‌داند، خودشان پاسخ را بیان می‌فرمایند و با این روش، آموزه‌ای بلند را تبیین می‌کنند.

۲.۳ بروز دادن رفتاری که در مخاطب ایجاد پرسش می‌کند

روایاتی در دست است که نشان می‌دهد برخی اوقات اهل بیت علیهم السلام رفتاری - احتمالاً عمدی - بروز می‌دادند تا سؤالی در مخاطب برانگیزند و وقتی سؤال طرح شد، با پاسخ به آن، آموزه‌ای

اعتقادی را تبیین کنند. به عنوان نمونه، امام صادق علیه السلام با عصا دست گرفتن، ابوحنیفه را به پرسش می‌اندازد و از همین جا، دو موضوع اعتقادی مهم یعنی «تبرک جستن» و «انتساب عمیق اهل بیت علیهم السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله» را تبیین می‌فرمایند^۱:

أتی أبوحنيفة إلى أبي عبد الله جعفر بن محمد - عليه أفضل الصلاة و السلام - فخرج إليه يتوكأ على عصا. فقال له أبوحنيفة: ما هذه العصا يا أبا عبد الله؟ ما بلغ بك من السن ما كنت تحتاج به إليها! قال: أجل و لكنها عصا رسول الله صلی الله علیه و آله فأردت أن أتبرك بها. قال: أما إني لو علمت ذلك و أنا عصا رسول الله صلی الله علیه و آله لقممت و قبلتها. فقال أبو عبد الله: سبحان الله! و حسر عن ذراعه و قال: و الله يا نعمان! لقد علمت أن هذا من شعر رسول الله صلی الله علیه و آله و من بشره، فما قبلته! فتناول أبوحنيفة ليقبل يده، فأسبل كفه و جذب يده و دخل منزله (دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۹۵).

ابوحنیفه به خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت از خانه بیرون آمدند در حالی که بر عصایی تکیه زده بودند. ابوحنیفه پرسید: این عصا چیست ای اباعبدالله؟ [هنوز] آن قدر پیر نشده‌اید که به آن احتیاج پیدا کنید! حضرت فرمودند: آری؛ اما این عصای پیامبر صلی الله علیه و آله است. خواستم به آن تبرک بجویم. ابوحنیفه گفت: اگر می‌دانستم که این عصای پیامبر صلی الله علیه و آله است، برمی‌خاستم و آن را می‌بوسیدم. حضرت فرمودند: سبحان الله! سپس آستین خود را بالا زدند و گفتند: ای نعمان! به خدا قسم می‌دانسته‌ای که این از مو و پوست پیامبر صلی الله علیه و آله است، اما [تاکنون] آن را نبوسیده‌ای! ابوحنیفه خود را پیش کشید تا دست حضرت را ببوسد؛ اما حضرت آستین را پایین انداختند و دست‌شان را عقب کشیدند و داخل منزل شدند.

در این روایت، امام علیه السلام با به دست گرفتن عصا، این پرسش را در مخاطب بر می‌انگیزند که عصا گرفتن ایشان چه حکمتی دارد؟ آنگاه حضرت پاسخ این پرسش را در متبرک بودن آن عصا طرح می‌نمایند و از همین جا به متبرک بودن وجود امام معصوم - که فرزند رسول خداست - می‌رسند و با این پاسخ، مخاطب عالم نمای خود را متوجه جهل خودش می‌کنند. بدین ترتیب، هم او را سر جایش نشانده‌اند و هم با این پاسخ به پرسشی که از رفتار خودشان پدیده آمده است، بخشی از آموزه ولایت را تبیین فرموده‌اند.

۱. این مطلب از بیان شفاهی استاد ارجمند، حجت الاسلام دکتر نصرت‌الله آیتی استفاده شده است.

۴. طرح پرسش بی پاسخ

نوع دیگری از طرح پرسش وجود دارد که نه پرسش صریح مخاطب است، نه پرسش مقدر و نه پرسشی که تبیین گر ایجاد می کند تا بدان پاسخ گوید؛ بلکه پرسشی است که در واقع پاسخی ندارد و برای به فکر فرو بردن مخاطب و واقف کردن او به اشتباه خویش است. در اصطلاح بلاغت این نوع از پرسش را «استفهام انکاری» نامیده اند که در واقع، نوعی بیان مؤکد یک حقیقت است (جواهر البلاغه، ص ۷۸). در استفهام انکاری، فقط پرسش وجود دارد و پاسخ آن خودبه خود در وجدان مخاطب یافت می شود.

نمونه های فراوانی از کاربرد این روش در قرآن و روایات موجود است. برای مثال، قرآن کریم به جای اینکه بفرماید حتماً جزای آن ها همان کارهایی است که انجام داده اند، می فرماید: آیا جزایی جز کارهایی که انجام داده اند، داده می شوند؟

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (اعراف/۱۴۷).

و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را دروغ پنداشتند، اعمال شان تباه شده است. آیا جز در برابر آنچه می کردند کیفر می بینند؟

گاهی نیز در قالب استفهام انکاری، تعلیل یک حکم را تبیین می کند؛ مثلاً:

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَاباً أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران/۸۰).

و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده اید، [باز] شما را به کفر و می دارد؟!

یعنی علت دستور ندادن خداوند به اینکه فرشتگان و پیامبران را اربابان خود بگیریم، این است که خداوند فرمان به کفر بعد از اسلام آوردن نمی دهد. در این آیه، کبرای قیاس - که یک حکم مؤکد است - با استفهام انکاری بیان شده است.^۱

همچنین، در خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، ایشان یک بار در قالب استفهام انکاری بیان

۱. قیاس مضمّر موجود در آیه به این ترتیب است:

کبری: هیچ گاه خداوند دستور به کفر بعد از اسلام نمی دهد.

صغری: دستور به ارباب گرفتن فرشتگان و پیامبران، کفر بعد از اسلام است.

نتیجه: خداوند دستور به ارباب گرفتن فرشتگان و پیامبران نمی دهد.

می‌کنند که ارث نبردن ایشان از پدرشان در قرآن نیامده است؛ آنگاه باز هم در همان قالب استفهام انکاری، مخالفت صریح این مطلب را با آیات قرآن تبیین می‌فرمایند؛ یعنی ابتدا عدم مخالفت ارث بردن با قرآن را طرح می‌کنند و سپس بالاتر از آن، مخالفت ارث نبردن با قرآن را بیان می‌نمایند:

«با ابن ابي قحافة! أ في كتاب الله أن ترث أباك و لا أرث أبي؟! ﴿لقد جئت شيئاً فريباً﴾ (مریم/۲۸)!

«أفعلی عمدٍ ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم إذ يقول: ﴿و ورث سليمان داود﴾ (نمل/۱۶)؟! (بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۶).

ای پسر ابي قحافه! آیا در کتاب خدا آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! به راستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده‌ای! پس آیا به عمد کتاب خدا را رها کردید و آن را پشت سرتان افکندید، آنجا که می‌گوید: «و سليمان از داوود ارث برد»؟!»

۵. تغییر پرسش مخاطب و جهت‌دهی به آن (اسلوب حکیم)

گاه مخاطب پرسش صریحی دارد، اما تبیین‌گر مشاهده می‌کند که این پرسش بی‌فایده یا غیرضروری است. در اینجاست که با پاسخ‌دهی به پرسشی نزدیک به پرسش اولیه، عملاً پرسش مخاطب را جهت می‌دهد؛ یعنی هم او را از بی‌فایده یا بی‌ضرورت بودن پرسش خود آگاه می‌کند و هم آموزه‌ای صحیح و کاربردی را برای او تبیین می‌نماید. این شیوه در اصطلاح علوم بلاغت «اسلوب حکیم» نامیده می‌شود (جواهر البلاغه، ص ۳۳۴).

یکی از مثال‌های معروف قرآنی در این زمینه، پرسش از چیزی است که باید انفاق شود که قرآن کریم با ظرافت خاصی این سؤال را به سؤال از کسانی که باید مال انفاق شده به ایشان داده شود، برمی‌گرداند:

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۱۵).^۱

۱. برخی محققان در صحت اخذ این آیه به عنوان مثالی برای «اسلوب حکیم» تردید کرده‌اند که باید مورد بررسی بیش‌تری قرار گیرد. (ر.ک: روش بیان قرآن، ص ۱۳۹) اما - ولو در مثال هم مناقشه شود - اصل این مطلب در متون دینی ثابت است.

از تو می‌پرسند: «چه چیزی انفاق کنند؟» بگو: «هر مالی انفاق کنید، به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد و هرگونه نیکی کنید البته خدا به آن داناست.»

در این آیه، قرآن کریم به جای اینکه بگوید چه نوع اموالی را باید انفاق کنید، پرسش را به محل مصرف کردن انفاق‌ها بر می‌گرداند و بدین وسیله دو مطلب را بیان می‌نماید: نخست اینکه پرسش از نوع اموالی که باید انفاق شوند، غیرضرور و بی‌فایده است و دوم اینکه باید اموال انفاق شده در موارد ذکرشده در آیه صرف شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در روایتی تصریح می‌کنند که مردم از پیامبران‌شان درباره ماهیت خدا می‌پرسیدند؛ اما ایشان در جواب، افعال و نشانه‌های خدا را برای مردم بیان می‌کردند و درباره ماهیت و چیستی خدا تعریفی ارائه نمی‌کردند:

الحمد لله... الذي سُئِلت الأنبياءُ عنه، فلم تصفه بحدِّ ولا ببعض، بل وصفته بفعاله ودلت عليه بآياته (الكافي، ج ۱، ص ۱۴۱).

سپاس خدایی را... که او را از پیغمبران پرسیدند، ایشان به اندازه و جزء توصیفش نکردند؛ بلکه او را به افعالش سودند و به آیاتش نشان دادند.

در روایت دیگری، شخصی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسد و از زمان برپایی قیامت می‌پرسد. پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال او را به سؤال از آنچه که باید برای قیامت به عنوان توشه مهیا کنیم، بر می‌گردانند که در نتیجه آن، چنین روشن می‌شود که زمان برپایی قیامت اهمیت ندارد، بلکه آمادگی ما برای آن است که مهم است:

عن أنس بن مالك، قال: جاء رجل من أهل البادية و كان يُعجبنا أن يأتي الرجل من أهل البادية يسأل النبي صلی الله علیه و آله. فقال: يا رسول الله! متى قيام الساعة؟... قال: فما أعددت لها؟ قال: و الله ما أعددت لها من كثير عمل، لا صلاة و لا صوم، إلا أني أحب الله و رسوله. فقال له النبي صلی الله علیه و آله: المرء مع من أحب. قال أنس: فما رأيت المسلمين فرحوا بعد الإسلام بشيء أشد من فرحهم بهذا (علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۰).

انس بن مالك گفت: مردی از اهل بادیه آمد و ما بسیار دوست داشتیم که شخصی از اهل بادیه محضر نبی اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شود و از آن حضرت سؤال کند. باری؛ وی



عرض کرد: یا رسول الله! چه وقت ساعت به پا می‌شود (یعنی زمان قیامت کی خواهد بود)؟! ... حضرت فرمودند: برای آن روز چه عملی آماده کرده‌ای؟ عرضه داشت: به خدا سوگند عمل زیادی ندارم. نه نماز و نه روزه، فقط خدا و رسولش را دوست می‌دارم. حضرت فرمودند: شخص، هر کسی را که دوست دارد، در آن روز با او محشور می‌شود. انس می‌گوید: من ندیدم که مسلمانان بعد از اسلام به عملی شادمان و مسرورتر باشند از سرورشان به محبت به خدا و رسول خدا ﷺ.

ائمہ علیہ السلام از این روش در فضای تقیہ نیز بهره می‌برده‌اند. مثلاً معاویة بن وهب از امام صادق علیہ السلام درباره تأمین^۱ در نماز جماعت می‌پرسد، اما امام - با توجه به اختلافی بودن مسئله با اهل سنت و امکان ایجاد مشکل برای اصحاب - در جواب وی تفسیر آیه را بیان می‌کنند:

عن معاویة بن وهب، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أقول آمين إذا قال الإمام «غير المغضوب عليهم ولا الضالين»؟ قال: هم اليهود والنصارى؛ ولم يجب في هذا (تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۷۵).

معاویة بن وهب می‌گوید: به امام صادق علیہ السلام عرض کردم: آیا بعد از اینکه امام گفت «غیر المغضوب علیهم و لا الضالین» آمین بگویم؟ حضرت فرمودند: [مغضوب علیهم و ضالین] یهود و نصاری هستند؛ و جواب مرا در این باره ندادند.

در این روایت، امام علیہ السلام طوری وانمود می‌کنند که گویا معاویة بن وهب سؤالی در مورد معنای این آیه پرسیده است و نه درباره آمین گفتن پس از نماز. لذا شیخ طوسی ذیل این روایت تصریح می‌کند که امام علیہ السلام نتوانستند ناخوش داشتن این لفظ را به صراحت بیان کنند، چون در حال تقیہ و اضطرار بودند. لذا کلاً از پاسخ دادن مستقیم طفره رفتند و عدول کردند (همان).

نتیجه گیری

روش‌های قرآن و سنت ائمہ معصومین علیهم السلام در تبیین اعتقادات، گوناگون و متنوع بوده است که به فراخور حال و شرایط زمان، مکان، مخاطب و آموزه از آن‌ها استفاده می‌کرده‌اند. روش به کار بردن پرسش و پاسخ برای این دست تبیین‌ها نیز از قدیمی‌ترین و کارآترین روش‌ها به حساب می‌آید؛ اما این روش، بسیط و قابل دسته‌بندی در یک نوع واحد نیست؛ بلکه از

۱. «آمین» گفتن پس از پایان قرائت سوره حمد.

اشکال گوناگون و متنوعی برخوردار است که بیشتر آن‌ها در کتب ادبی ضبط شده است. در این نوشتار، به کلیات این انواع پرداختیم و برای آن‌ها شواهدی از متون دینی ارائه دادیم. از تمامی این انواع در تبیین‌های مکتوب و شفاهی زمان خود نیز می‌توانیم بهره بگیریم و با استفاده از تأثیرگذاری فراوان پرسش بر مخاطب و به فکر واداشتن وی، تبیین‌های عقایدی را رنگ و بوی بهتری ببخشیم.



کتاب نامه

۱. قرآن کریم.
۲. الاحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، مشهد: نشر المرتضی، ۱۴۰۳ ه.ق.
۳. موسوعة النحو والصرف والإعراب، إميل بديع يعقوب، بيروت: دارالعلم للملایین، [بی تا].
۴. کلام و عقاید (توحید و عدل)، رضا برنجکار، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) و دانشکده علوم حدیث، ۱۳۸۷، چ سوم: ۱۳۸۹ ه.ش.
۵. جواهر البلاغة، السيد أحمد الهاشمی، بإشراف: صدقی محمد جمیل، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۴ ه.ق.
۶. مغنی الأديب، عبدالله بن يوسف ابن هشام، به اهتمام: جمعی از اساتید مدارس حوزه علمیه قم، قم: واریان، ۱۳۸۱ ه.ش.
۷. روش بیان قرآن، علی محمد یزدی، تهیه: مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۹۲ ه.ش.
۸. روش شناسی پاسخگویی به پرسش های اعتقادی در فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم السلام، محسن عباسی ولدی، قم: جامعة الزهراء علیها السلام، ۱۳۹۰ ه.ش.
۹. تهذیب الأحكام، محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، تحقیق: سیدحسن موسوی خراسان، تهران: دارالکتب الإسلامية، چ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۰. التوحید، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۳۹۸ ه.ق.
۱۱. علل الشرائع، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، قم: مكتبة داورى، ۱۴۲۷ ه.ق.
۱۲. الكافي، محمد بن يعقوب كليني، تهران: دار الكتب الإسلامية، چ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۳. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چ دوم، ۱۴۰۳ ه.ق.
۱۴. سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، تهران: زوار، چ دوم، ۱۳۸۴ ه.ش.
۱۵. دعائم الإسلام، نعمان بن محمد مغربی (قاضی نعمان مصری)، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، چ دوم، ۱۴۲۷ ه.ق.